

تأثیر پذیری سیاستهای توسعه در ایران از الگوهای مسلط غربی

دکتر سید مرتضی هزاوه‌ای*

چکیده: توسعه‌نیافتگی ایران و راههای برون‌رفت از این وضعیت، محور مباحث و نقطه عزیمت بسیاری از مطالعات و پژوهشهای توسعه در ایران محسوب می‌شود. از سوی دیگر، جنبشهای اجتماعی دوران معاصر ایران، و به ویژه انقلاب اسلامی، در راستای تحقق پیشرفت و آبادانی و توسعه کشور رخ داده‌اند. به دنبال تحولات ذهنی ایرانیان در پایان قرن ۱۹م. و راهیابی اندیشه تجدد در ایران تاکنون اقدامات و سیاستها و برنامه‌های مختلفی برای توسعه ایران پیشنهاد، تدوین و اجرا شده است و نیز رهیافتهای مختلفی برای عوامل توسعه‌نیافتگی مطرح شده و راهکارهایی نیز ارائه شده است. رهیافتهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اقتصاد سیاسی عمده‌ترین این رهیافتهاست. مقاله حاضر در صدد است ضمن تبیین رهیافتهای پیش‌گفته، نگاه متفاوتی از مسئله توسعه‌نیافتگی ایران و عامل اصلی آن ارائه کند. نویسنده اعتقاد دارد کلیه اقدامات و سیاستهای توسعه در ایران معاصر به دلایل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مورد نظر در رهیافتهای پیش‌ناکام نمانده است بلکه تأثیرپذیری این سیاستها و اقدامات از الگوهای مسلط غربی به ویژه در دولت‌های پهلوی دوم و جمهوری اسلامی عامل اصلی ناکامی سیاستهای توسعه در ایران بوده و است. غلبه گفتمانی توسعه غربی در جهان با سیاستهای مورد نظر در ایران همسویی داشته و بدون آنکه مقتضیات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ایران در این سیاستها لحاظ شوند، به صورت کاریست غیرانتقادی به کار رفته‌اند.

کلیدواژه: توسعه، توسعه‌نیافتگی، سیاست توسعه، الگوی توسعه ایران

* عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه بوعلی همدان

مقدمه

بررسی توسعه در ایران، یکی از مهم‌ترین مباحثی است که مورد توجه پژوهشگران واقع شده است و به عنوان یکی از محورهای مطالعات چندرشته‌ای، گرایش‌های مختلف و رهیافتهای متعددی را به خود معطوف کرده است و عمده این مباحث و مطالعات نیز بر شناخت وضعیت توسعه‌نیافتگی ایران و راههای برون‌رفت از این وضعیت تمرکز یافته است؛ به طوری که می‌توان گفت علی‌رغم تنوع رویکردها در تحلیل وضعیت توسعه در ایران معاصر، نقطه مشترک و عزیمت همه این رویکردها توجه به تبیین علل این وضعیت و وجه افتراق آنها در ارائه راه‌ها و راههای برون‌رفت خلاصه می‌شود.

در حال حاضر نیز می‌توان گفت یکی از جدی‌ترین و چالش‌برانگیزترین مسائلی که جمهوری اسلامی ایران با آن روبه‌روست، همین مسئله است؛ به نحوی که دغدغه فکری بسیاری از اندیشمندان و نخبگان در سطوح پژوهشی و علمی و حتی بسیاری از مدیران و مسئولان در سطوح برنامه‌ریزی، قانونگذاری و مدیریت کشور توجه به مسئله توسعه همه‌جانبه و پایدار و تمهید سازوکارهای لازم آن است.

از سوی دیگر و علاوه بر دیدگاهها و تحلیلهای علمی و پژوهشی در این زمینه، نگاهی به واقعیات ایران معاصر، نشان می‌دهد که تحولات گوناگون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، در چارچوب و اشکال مختلفی همچون جنبشهای اجتماعی، قیامهای ملی، اصلاحات و حتی انقلاب، در طول صد سال گذشته نمود یافته‌اند که شاید بتوان گفت مقصود و مطلوب اصلی در همه آنها از نگاه ملت و دولت در ایران پیشرفت و آبادانی و در یک کلام توسعه ایران بوده است و علی‌رغم ناکامیها در این حرکت می‌توان آنها را در راستای تحقق توسعه از پایین و یا از بالا تفسیر و تبیین کرد.

با نگاهی واقع‌بینانه به مقوله توسعه‌نیافتگی در کشورهای توسعه‌نیافته، به طور عام، و در ایران، به طور ویژه، به نظر می‌رسد که مباحث توسعه در حوزه نظریه‌پردازی و نیز در عرصه عمل در ایران غالباً متأثر از روند شکل‌گیری و سلطه پارادایمها و راهبردهای عملی مسلط جهانی شکل گرفته است.

نویسنده با مطالعه تبیینهای مختلف از وضعیت توسعه نیافتگی ایران از یک سو و بررسی نحوه شکل گیری و غلبه پارادایمهای مسلط توسعه از سوی دیگر، بر این تصور است که تبیینهای مختلف ارائه شده در باب علل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ایران، گرچه هر کدام ابعادی از این وضعیت را روشن و تبیین می کند، برای توضیح کامل این وضعیت ناکارآمد به نظر می رسد در تبیینهای مزبور، رابطه میان نظریه و عمل در عرصه سیاستهای توسعه در ایران معاصر بررسی جدی نشده است؛ به عبارت دیگر، در هیچ یک از تبیینهای ارائه شده توسط محققان داخلی و خارجی به نحوه تأثیرگذاری پارادایمهای ظهور یافته و حاکم توسعه بر اتخاذ سیاستهای توسعه در ایران توجه اساسی نشده است.

پژوهش حاضر به دنبال تبیین رابطه میان پارادایمهای مسلط جهانی توسعه و توسعه نیافتگی ایران است تا در صورت تبیین این رابطه و اثبات ناکارآمدی این الگوپذیری، راه برای طرح و ترسیم الگویی برای توسعه ملی، پایدار و همه جانبه ایران به عنوان الگوی بومی توسعه هموار شود؛ بنابراین، چرایی و چگونگی تأثیرپذیری ایران از پارادایمهای قدرت یافته و مسلط جهانی توسعه در تاریخ معاصر به ویژه پس از انقلاب اسلامی مورد اهتمام این پژوهش است.

۱. کلیات و تعاریف

۱-۱. مفاهیم

در این قسمت به تعریف برخی از مفاهیم مرتبط با موضوع پژوهش می پردازیم. ارائه این تعاریف، مقصود ما از این مفاهیم و واژه ها را در مقاله روشن می سازد.

۱-۱-۱. توسعه

توسعه در «فرهنگ علوم سیاسی» به شرح زیر تعریف شده است:
یک. بهبود رشد و گسترش همه شرایط و جنبه های مادی و معنوی زندگی اجتماعی؛

دو. گسترش ظرفیت نظام اجتماعی، برآوردن احتیاجات محسوس یک جامعه، امنیت ملی، آزادی فردی، مشارکت سیاسی، برابری اجتماعی، رشد اقتصاد، صلح و موازنه محیط زیست، مجموعه‌ای از این نیازها را تشکیل می‌دهد؛

سه. فرآیند بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی افراد جامعه؛

چهار. فرآیندی که کوششهای مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در محل هماهنگ کند و مردم آن سامان را در زندگی یک ملت ترکیب کند و همگی را برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا سازد (آقابخشی، ۱۳۷۴).
و اگر بخواهیم تبارشناسی توسعه به مفهوم امروزی آن را در اسلام و قرآن جستجو کنیم، شاید واژه «عمران» در بر دارنده بخش قابل توجهی از مفهوم توسعه باشد؛ مصدر عمران به معنای آبادانی از «عمر» مشتق است و راغب اصفهانی در مفردات خود در این رابطه می‌نویسد:

«عمر العمارة نقيض الخراب، يقال عمر ارضه يعمرها عمارة» (راغب،

۱۴۰۴ق، ص ۳۴۷).

آبادانی نقيض ویرانی است و گفته شده است: زمین را آباد کرد، آباد کردنی؛ و در جای دیگر در همین رابطه آمده است: عمر: عماره به معنای آبادی کردن است (قرشی، بی‌تا، ص ۴۲).

و در آیه شریفه «هو انشأكم من الارض واستعمرکم فیها» (هود: ۶۱)، استعمار بنا بر استفعال طلب عمارت است؛ یعنی خدا شما را از زمین آفرید و از شما آبادی آن را خواسته است و آن عبارت دیگری «خلیفة الله» بودن انسان است (قرشی، بی‌تا، ص ۴۳).
مطالعات و بررسیها پیرامون مفهوم توسعه در اسلام و قرآن بیانگر این واقعیت شایان توجه است که توسعه در اسلام صرفاً یک مفهوم و فرآیند مادی تلقی نمی‌شود بلکه علاوه بر جنبه‌های مادی عمران، آبادانی، پیشرفت و ترقی ابعاد معنوی را نیز شامل می‌شود و در جهان‌بینی اسلامی معیارهای رشد و توسعه، هنگامی می‌تواند گویای توسعه نظام رفتاری انسان و جامعه باشد که بتواند توضیح کافی برای حفظ تعادل و توازن معنوی و مادی، اخروی و دنیوی در عرصه‌های مختلف اجتماعی ارائه کند

و در عمل، شاخصهایی را معرفی کند که گویای جنبه‌های کیفی و کمی باشد (نبوی، ۱۳۷۵، ص ۳).

۱-۱-۲. پارادایم

واژه پارادایم از کلمه یونانی «پارادیم» گرفته شده و در فرهنگهای لغت به معنای مدل و الگو و نمونه عالی و مدلولاره آمده است. اما در عرف علوم اجتماعی و سیاسی و مدیریت، پارادایم مجموعه‌ای از دیدگاههایی است که اولاً مانند یک الگو، باید‌ها و نباید‌ها را تعیین می‌کند و ثانیاً راههای کسب موفقیت را در محدوده‌ای خاص به ما نشان می‌دهد.

به عبارت دیگر، پارادایمها به قالب و چارچوب فکری مشخص در یک مقطع زمانی گفته می‌شود؛ به گونه‌ای که وفاداری پیروان و معتقدان به این قالب و چارچوب در حمایت آنان از مبانی نظری و زاویه نگرش خاص، آنان را به نوعی اجماع روی یک مجموعه اصول در یک حوزه خاص نظری رسانده است و قالب فکری حاکم بر عرصه نظریه و عمل شناخته می‌شود.

۱-۱-۳. سیاستهای توسعه

سیاستهای توسعه، به معنای خط‌مشیهای منطقی و کارآمد برای رسیدن به توسعه است و نقش زیادی در فرآیند توسعه دارد. مهم‌ترین سیاستهای توسعه، که توسط کشورهای مختلف انتخاب می‌شود، عبارت‌اند از:

- سیاست تمرکز و سوسیالیستی؛
- سیاست باز اقتصادی؛
- سیاست کنترل‌شده اقتصادی؛
- سیاست خودکفایی داخلی؛
- سیاست توسعه صادرات؛
- سیاست محوریت کشاورزی؛
- سیاست محوریت توسعه صنعتی؛
- سیاست ایجاد صنایع بزرگ؛

- سیاست ایجاد و توسعه صنایع کوچک همراه با فناوریهای اشتغالزایی؛
- سیاست ایجاد و توسعه صنایع کوچک همراه با فناوریهای پیشرفته؛

۲-۱. مکاتب مهم توسعه‌یافتگی

بررسی ادبیات توسعه نشان‌دهنده وجود سه مکتب غالب در پدیده توسعه‌شناسی است که عبارت‌اند از: یک. مکتب نوسازی؛ دو. مکتب وابستگی؛ سه. مکتب نظام جهانی. «رشته توسعه در اواخر دهه ۱۹۵۰م. زیر نفوذ مکتب نوسازی قرار داشت. مکتب انقلابی وابستگی در اواخر دهه ۱۹۶۰م. با سلطه آن به معارضه برخاست. در اواخر دهه ۱۹۷۰م. با پیدایش مکتب نظام جهانی، دیدگاهی دیگر برای بررسی مسئله توسعه پدیدار شد و سرانجام، از اواخر دهه ۱۹۸۰م. به نظر می‌رسد که هر سه مکتب به سمت نوعی تقارب و همگرایی پیش می‌روند» (سو، ۱۳۸۰، ص ۲۲).

۱-۲-۱. مکتب نوسازی

این مکتب ثمره تاریخی و مولود سه رخداد مهم پس از جنگ جهانی دوم است؛ اولین رخداد تبدیل آمریکا به عنوان یک ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم و اجرای طرح اقتصادی مارشال برای بازسازی ویرانیهای جنگ که زمینه‌ساز تبدیل آن کشور به یک شبه‌رهبر جهانی بود؛ دومین رویداد، گسترش فراوان کمونیسم در جهان بود و اتحاد جماهیر شوروی با نفوذ در اروپای شرقی و کشورهای نظیر چین و کره در این گسترش نقش مهمی داشت و سومین رخداد، تجزیه امپراتوریهای استعماری اروپایی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بود که زمینه‌ساز پیدایش تعداد زیادی از کشورهای ملتهای جدید در جهان سوم شد. «این مکتب برای توضیح نوسازی کشورهای جهان سوم از دو نظریه «تکامل‌گرایی» و «کارکردگرایی» بهره گرفت؛ از آنجا که نظریه تکامل‌گرایی توانسته بود گذار اروپایی غربی از جامعه سنتی به نو را در قرن ۱۹م. تبیین کند، بسیاری از پژوهشگران نوسازی به این فکر افتادند که این نظریه می‌تواند نوسازی جهان سوم را نیز توضیح دهد؛ چنان که پورستن (۱۹۸۰) و رودز (۱۹۶۸) خاطر نشان می‌سازند. نظریه تکامل‌گرایی در شکل‌گیری مکتب نوسازی نقش و تأثیر بسزایی داشته است؛ از

این گذشته، چون بسیاری از اعضای برجسته مکتب نوسازی مانند دانیل لرنر، مالریون لوی، نیل اسمسler، ساموئل آیزنشتات و گابریل آلموند در چارچوب نظریه کارکردگرایی می‌اندیشیدند، مطالعات آنها در مورد نوسازی نیز به ناچار نوعی از ویژگیهای کارکردگرایانه برخوردار بود (سو، ۱۳۸۰، ص ۳۱).

در این مکتب محققان غربی دگرگونی و تحول در غرب را بر اساس مراحل توسعه توصیف کرده‌اند؛

«این نظریه ذاتاً متضمن پیش‌فرضهای چندی است؛ از طریق دگرگونی احتمالاً سطوح بالاتری از نظم حاصل شده، دگرگونی همواره و لزوماً طی یک رشته مراحل به سوی ویژگیهای معین از جوامع اروپای غربی صورت گرفته است و دگرگونی از عوامل واحدی سرچشمه می‌گیرد» (چیلکوت، ۱۳۷۸، ص ۲۵).

۱-۲-۲. مکتب وابستگی

مکتبی است که از دیدگاه جهان سوم به توسعه می‌نگرد. به تعبیر بلوم استروم و هتنه (۱۹۸۴) مکتب وابستگی طنین آوایی است که از پیرامون به گوش می‌رسد و با سلطه فکری مکتب آمریکایی نوسازی به معارضة برمی‌خیزد. مکتب وابستگی ابتدا در آمریکای لاتین و به عنوان واکنشی نسبت به شکست برنامه کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین (ECLA) در اوایل دهه ۱۹۹۰م. به ظهور رسید (سو، ۱۳۸۰، ص ۱۱۷). این مکتب در صدد ارائه تبیین درون‌گرایانه از توسعه در کشورهای جهان سوم است و فرضیه اصلی آن عبارت از این است که کاستیها و ضعفهایی مانند تراکم فراوان جمعیت، سرمایه‌گذاریهای اندک، نبود انگیزش ترقی و پیشرفت و فرهنگ بومی و سنتی درون کشورهای جهان سوم زمینه‌ساز تأخیر توسعه آنها شده است و معتقد است کشورهای جهان سوم با الگو قرار دادن تجارب کشورهای غربی در مراحل آغازین توسعه هستند. نظریه‌پردازهای این مکتب علی‌رغم اختلافات خویش بر چهار مسئله اتفاق نظر دارند:

یک. وابستگی به عنوان فرآیندی عام در همه کشورهای جهان صادق بوده و هدف آن ارائه‌الگوی عام وابستگی در جهان سوم در طول تاریخ سرمایه‌داری از قرن شانزدهم به این طرف است؛

دو. وابستگی به عنوان یک وضعیت خارجی قلمداد می‌شود که از بیرون تحمیل شده و مهم‌ترین موانع توسعه ملی، نبود سرمایه، مهارت‌های کارفرمایی سایر نهادهای مردم‌سالار نیست بلکه برعکس، این موانع را باید در بیرون از حوزه اقتصادی جستجو کرد و بزرگ‌ترین مانع توسعه ملی در کشورهای جهان سوم همان میراث تاریخی استعمار و تداوم تقسیم کار نابرابر بین‌المللی است؛

سه. وابستگی غالباً به عنوان یک وضعیت اقتصادی سنجیده می‌شود؛ از نظر این دسته از نویسندگان، وابستگی نتیجه جریان انتقال مازاد اقتصادی از کشورهای جهان سوم (پیرامون) به کشورهای سرمایه‌داری غرب (مرکز) است؛

چهار. وابستگی به عنوان بخشی از قطب‌بندی مناطق در اقتصاد جهانی قلمداد می‌شود؛ از یک سو، خروج مازاد از کشورهای جهان سوم موجب توسعه‌نیافتگی آنها شده و از سوی دیگر، انتقال همین مازاد اقتصادی به نفع جریان توسعه در غرب تمام می‌شود» (سو، ۱۳۸۰، صص ۱۳۲-۱۳۳).

واژه وابستگی را می‌توان به دو رویکرد اساسی محدود ساخت: در یک سو، رویکرد متداولی قرار دارد که وابستگی را به عنوان شکلی از یک مبادله مرزی، وابستگی یک نظام به نظام دیگر در نظر می‌گیرد و این رویکرد را می‌توان وابستگی خارجی و یا وابستگی به مثابه یک رابطه نامید؛ از سوی دیگر، وابستگی را می‌توان عامل مشروط‌کننده‌ای دانست که تغییردهنده کارکردها و پیوندهای داخلی عناصر صورت‌بندی اجتماعی یک کشور وابسته است که در رویکرد دوم پویایی داخل کشور وابسته دارای تفاوت اساسی با پویایی داخلی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است (روکس‌برو، ۱۳۶۹، ص ۷۴).

۱-۲-۳. مکتب نظام جهانی

والرشتاین و پیروان او با رد نظام دوقطبی (مرکز، پیرامون) به معرفی نظامی مرکب از سه قطب «مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون» می پردازد؛ او معتقد است سرمایه داری جهانی در شرایط کنونی به دو دلیل به یک بخش نیمه پیرامونی نیازمند است: نخست، یک نظام جهانی دوقطبی مشکل از یک بخش کوچک ممتاز و عالی رتبه و یک بخش بزرگ و دون رتبه که در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، ممکن است به سرعت به تجزیه و فروپاشی نظام بینجامد. ابزار سیاسی عمده ای که می تواند جلوی بروز این بحران را بگیرد، عبارت از ایجاد بخشهای میانی است که در درجه اول به جای در نظر گرفتن موقعیت کهنتر خود نسبت به بخش فوقانی، به مقایسه مهتر خود نسبت به بخش پایین پردازند؛ دوم، این امکان را باید برای سرمایه داران فراهم کرد که در واکنش نسبت به افول هزینه های نسبی تولید در کشورهای مرکز، سرمایه را از یک بخش پیشرو در حال افول به یک بخش در حال رشد منتقل کنند و خود را از آثار ناشی از تغییر مواضع مکرر بخشهای پیشرو، مصون نگاه دارند. از نظر والرشتاین، باید بخشهایی وجود داشته باشند که بتوانند سود خود را از فشار بهره وری، دستمزد در بخش پیرو تأمین کنند. اینها، همان بخشهایی هستند که آنها را کشورهای نیمه پیرامونی می نامیم. اگر چنین بخشهایی نبودند، نظام سرمایه داری به سرعت در ورطه بحرانهای سیاسی و اقتصادی فرو می رفت (سو، ۱۳۸۰، ص ۲۲۱).

والرشتاین با انتخاب نظام جهانی به عنوان مراحل تحلیل خود برای مسائل داخلی و خارجی راه حلی ارائه می کند؛ او می گوید: روابط تولیدی معرف یک نظام، روابط تولیدی کل آن نظام است و کل نظام در این برهه زمانی اقتصاد جهانی اروپاست؛ گرچه نیروهای کار آزاد ویژگی انحصاری سرمایه داری است، نیروی کار مؤسسات تولیدی نیروی کار آزاد نیست. نیروی کار آزاد شکلی از نظارت بر نیروی کار است که بر کارهای نیازمند مهارت در کشورهای پیشرفته اعمال می شود؛ در حالی که در مناطق پیرامون از نیروی کار اجباری برای کارهایی استفاده می شود که به مهارت کمتری نیاز دارد. بدین ترتیب، ترکیب این دو ماهیت سرمایه داری را تشکیل می دهد (Wallerstein, 1974, p.127).

با عنایت به مطالب پیشین و وجود نمونه‌های مختلف و رویکردهای متنوع در توسعه، آنچه واقعیت دارد، آشفته‌گی گسترده و پیدایش مسائل بنیادین و پیچیده در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه است و نسخه‌های ارائه‌شده برای توسعه‌نیافتگی در مقام عمل موفقیت شایان توجهی را برای کشورهای در حال توسعه و عقب‌مانده به ارمغان نیاورده است و آنها همچنان دچار بحرانهای مختلف هستند.

۲. رهیافتها و تبیینهای توسعه‌نیافتگی ایران

پژوهشگران حوزه مطالعات تاریخی و توسعه در داخل و خارج، در مقام تبیین و توضیح علل توسعه‌نیافتگی ایران برآمده و راه‌حلهای عملی را برای خروج از این وضعیت مطرح کرده‌اند. این تلاشها به ویژه در سالهای پس از انقلاب اسلامی ایران و فراهم شدن بستر مناسب برای تحلیل موضوعات اجتماعی اوج بیشتری یافته است. در مجموع، می‌توان گفت که تبیینهای مختلفی در آثار این پژوهشگران دیده می‌شود و شاید بتوان این تبیینها را در رهیافتهای چارگانه زیر طبقه‌بندی کرد:

۱-۲. رهیافت فرهنگی

در این رهیافت عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ایران با بحث‌هنجارهای دوران ماقبل مدرن ایران مرتبط تلقی می‌شود. البته متون مربوط به موانع فرهنگی توسعه‌نیافتگی ایران چندان زیاد نیست. به علاوه آثار موجود در این زمینه به طور علمی و منظم و در قالب چارچوبهای نظری ارتباط میان فرهنگ و توسعه ایران را توضیح نمی‌دهند. محققان این رشته از مطالعات بیشتر از مکتب مدرنیزاسیون برای تبیین وضعیت ایران بهره‌گرفته‌اند و نقطه تمرکز خود را روی فرهنگ عمومی به طور عام و فرهنگ سیاسی به طور خاص، قرار داده‌اند و در صددند تا مشکل توسعه‌نیافتگی سیاسی و اقتصادی ایران را تبیین کنند. آنان به طور کلی از دوگانگی میان سنت و مدرنیته به عنوان ابزاری برای تحلیل‌های خود استفاده کرده، چنین استدلال می‌کنند که ویژگیها و سازماندهی جامعه سنتی هم دلیل توسعه‌نیافتگی و هم بیانگر آن است و لذا ارزشهای فرهنگی جامعه سنتی ایران به عنوان موانعی بر سر راه مدرنیزاسیون تلقی می‌شود.

عده‌ای از این نظریه‌پردازان، دین را مهم‌ترین مقولهٔ سنت می‌دانند. نوع نگاه محققانی که سنت و دین را در توسعه‌نیافتگی ایران مؤثر می‌دانند، با یکدیگر متفاوت است؛ به طوری که می‌توان این نگرشها را به چند دسته تقسیم کرد:

الف. گروهی معتقدند که دین و سنتهای دینی به تنهایی عامل توسعه‌نیافتگی ایران است. این متفکران معتقدند پیدایش اسلام و هجوم اعراب با پایان حکومت ساسانیان، که اوج تمدن باستانی ایران به حساب می‌آمد، همراه بود. پس از این دگرگونیها و شکست ایرانیان در برابر هجوم اعراب و فقه‌ای طولانی، بیش از یک قرن، در توسعه فکری- علمی در تمدن ایران رخ داد و از آن پس توسعه به انحراف کشیده شد. این نظریه پیدایش اسلام را به عنوان یک دستگاه دینی- ایدئولوژیک عامل دگرگونی نهادهای جامعه می‌داند و معتقد است که همین غلبه، رشد جهانی ایران را منحرف و سپس ایستا کرده است.

عمده‌ترین کسانی که قائل به این دیدگاه هستند، اولین روشنفکران ایرانی هستند که در دوران مشروطه ظاهر شده‌اند؛ افرادی نظیر احمد کسروی، صادق هدایت و فتحعلی آخوندزاده از جمله این گروه‌اند (علمداری، ۱۳۸۰، ص ۳۲)؛ برای مثال، احمد کسروی از معتقدان به این رویکرد در کتاب خود با عنوان «در پیرامون تاریخ» معتقد است واپسگرایی و خرافات دینی عامل عقب‌ماندگی است (علمداری، ۱۳۸۰، ص ۳۲). به علاوه در یکی از متون مرتبط با موانع فرهنگی توسعه‌نیافتگی ایران پس از انقلاب می‌خوانیم:

سنت‌گرایی تجددستیز در ایران (با هر تعبیری) با فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی در تاریخ معاصر، مرتبط خواهد بود، سنت‌گرایی تجدیدستیز در ایران به ویژه پس از انقلاب اسلامی تعیین و تسلط یافت... و موانع فرهنگی و اجتماعی و سیاسی خود را مسلط کرد. از جمله این موانع باید از موارد زیر نام برد:

کنترل و تهذیب اخلاقی و فرهنگی بر حسب معیارهای سنتی، نظارت همه‌جانبه بر شیوهٔ زندگی خصوصی، تأکید بر اهمیت و اصالت خانواده، اعمال گزینش ایدئولوژیک در دستگاههای مختلف کشوری، حمله به سمت روشنفکران مدرن و روشنفکران متجدد، کوشش در راه یکسان‌سازی و بهنجارسازی شیوه‌های فکر و زندگی

اجتماعی، ترویج شیوه‌ها و انواع خاص مد و لباس «شیوه پوشش، رنگ و...»، مبارزه با مظاهر مختلف لیبرالیسم، تعبیه نوعی پدرسالاری سیاسی و روحانی در نهادهای مختلف، تقبیح اندیشه‌های ناسیونالیسم مدرن، سلطه ایدئولوژیک بر رسانه‌ها و آموزش عمومی، کوشش در راه احیای فرهنگ دینی، مبارزه با مظاهر فرهنگ و تجدد و تمدن غربی، اصالت رهبری و پیشوایی در قالب نهادهای سنتی، و بسط الگوهای فراگیر و کل‌گرا (بشیریه، ۱۳۷۸، صص ۱۱۱-۱۱۹).

ب. گروه دیگر دین و سنت دینی را به تنهایی عامل توسعه‌نیافتگی نمی‌دانند بلکه معتقدند ترکیب دین با نهادهای دیگر و دخالت سنتهای دینی در دیگر نهادها موجبات توسعه‌نیافتگی ایران را فراهم کرده است.

آثار کاظم علمداری در بر دارنده این نوع طرز تفکر است. وی در کتاب خود با عنوان «چرا ایران عقب‌مانده و غرب پیش رفت»، ابتدا دیدگاههای مختلف در باره توسعه‌نیافتگی ایران را بررسی می‌کند، سپس دیدگاهی که دین را عامل توسعه‌نیافتگی می‌داند، نقد می‌کند.

علمداری معتقد است توسعه‌نیافتگی ایران محصول عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی است.

وی با اشاره به اینکه «ترکیب دین و دولت می‌تواند قدرت مخربی برای توسعه جامعه باشد»، می‌افزاید در جامعه ایرانی وقتی اقتصاد و سیاست به همراه سلطه بورژوازی تجاری با یکدیگر وحدت می‌یابند و سپس، دین به این وحدت اضافه شود، ادغام این سه نهاد، مانع پیدایش اصل مهم رشد یعنی رقابت است (علمداری ۱۳۸۰، ص ۴۳۰)؛ به عبارت دیگر، علمداری معتقد است دین و سنتهای دینی به تنهایی عامل عقب‌ماندگی نیست بلکه وقتی در نهاد سیاست و اقتصاد دخالت می‌کند، اصل رقابت را، که لازمه توسعه است، از بین می‌برد؛ در حالی که اگر این سه نهاد، یعنی سیاست، اقتصاد و دین از یکدیگر مستقل شوند، زمینه رقابت برای هر سه ایجاد می‌شود و توسعه به پیش می‌رود. خلاصه اینکه وی قائل به جدایی دین از سیاست در جهت توسعه است.

ج. گروه دیگر در برخورد با دین و سنت‌های دینی، آن را عامل توسعه‌نیافتگی نمی‌دانند بلکه انحراف از اسلام راستین را عامل اصلی توسعه‌نیافتگی توصیف می‌کنند؛ یکی از نظریه‌پردازان این مشرب فکری، که به تلویح به این مسئله اشاره کرد، صادق زیباکلام است؛ وی در کتاب «ما چگونه ما شدیم»، با اشاره به اینکه علم، سرآغاز توسعه و افول علم، منشأ عقب‌ماندگی است، می‌گوید: «اگر رشد علمی و فعالیت فکری در جامعه‌ای متوقف و یا حرکت آن کند شود، جامعه دچار رکود اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شده و به ورطه عقب‌ماندگی می‌افتد» (زیباکلام، ۱۳۷۷، ص ۲۷۶).

زیباکلام در ادامه می‌افزاید: خردستیزی در قرن اولیه در جوامع اسلامی، که توسط برخی خلفاء و علمای اسلامی صورت گرفت، موجب افول علم و در نتیجه، عقب‌ماندگی جامعه ایران شد.

البته، کاظم علمداری در بخشی از کتاب خود، نظریه زیباکلام را نقد می‌کند و معتقد است «اگر نظریه زیباکلام را دقیق بررسی کنیم، او نیز جزء گروهی قرار می‌گیرد که مشکل را در اسلام می‌دانند» (علمداری، ۱۳۸۰، ص ۴۳۰).

د. اما دسته دیگری از قائلان به رهیافت فرهنگی در توسعه‌نیافتگی ایران ارتباطی بین دین، سنت‌های دینی و توسعه‌نیافتگی برقرار نکرده‌اند. این دسته در تبیین توسعه‌نیافتگی ایران عوامل فرهنگی ناشی از شخصیت درونی افراد را بررسی کرده‌اند. محمود سریع‌القلم از جمله این نظریه‌پردازان است؛ وی در کتاب خود با عنوان «عقلانیت و آینده توسعه‌نیافتگی ایران»، با برجسته کردن نقش شخصیت افراد، فرهنگ تعامل در جامعه ایران و میزان قابلیت انطباق جامعه ایران با پیرامون خویش و وجود شخصیت غیرمدرن را عامل اصلی توسعه‌نیافتگی در ایران می‌داند.

سریع‌القلم در این کتاب معتقد است ویژگی‌های شخصیتی ایرانیان نظیر پایین بودن ظرفیت نقدپذیری و عدم تحول درونی که ریشه در استبداد و همچنین، خلیات قبیله‌ای و عشیره‌ای، علل اصلی توسعه‌نیافتگی است (سریع‌القلم، ۱۳۸۰).

وی همچنین با طرح مکتب جدیدی با عنوان «مکتب تحول شخصیت ایرانی» به دنبال ارائه راهکاری برای برون‌رفت از توسعه‌نیافتگی در ایران است (سریع‌القلم،

۱۳۸۰). در حقیقت، سریع‌القلم بر خلاف محققان پیش‌گفته، سنت‌های دینی را نه عامل و نه مانع توسعه می‌داند.

۲-۲. رهیافت سیاسی

این رهیافت و تبیین علل سیاسی عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی تمرکز دارد. در درون این رهیافت دو بینش عمده وجود دارد:

۲-۲-۱. تأکید بر عوامل خارجی (وابستگی)

در این دیدگاه، تحت تأثیر نظریات وابستگی و نظام جهانی تمرکز تحلیلها بر تبیین رابطه توسعه‌نیافتگی ایران و موقعیت این کشور در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است و در حقیقت، وضعیت عقب‌ماندگی ایران معلول و نتیجه فرایند توسعه کشورهای صنعتی غرب (مرکز) و تأثیرات و پیامدهای آن بر کشورهای جهان سوم (پیرامون)، از جمله ایران است (اکبری، ۱۳۵۸). بر اساس این تحلیل، سلطه سیاسی و اقتصادی بریتانیا و روسیه بر ایران در قرون ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ و سلطه ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم عامل عمده توسعه‌نیافتگی ایران قلمداد می‌شود؛ از جمله کسانی که بر اساس این دیدگاه سعی در ارائه تبیین وضعیت توسعه‌نیافتگی ایران داشته‌اند، می‌توان به احمد اشرف، نیکی کدی، امین سیکل، هاشم پسران، رضا موتمن، منیژه زواره‌ای، بیژن جزنی، محمدرضا سوداگر، علی‌اکبر اکبری و جان فوران اشاره کرد. نیکی کدی برای مثال، با مطالعه تاریخ اقتصادی-اجتماعی ایران در فاصله ۱۸۰۰-۱۹۱۴م. معتقد است ریشه‌های توسعه وابسته ایران در قرن بیستم معلول قرن نوزدهم است. وی می‌افزاید: در این دوره ایران به طور قطعی وارد بازار بین‌المللی شد. در نتیجه، خودکفایی نسبی سابق ایران پایان گرفت و کشور وابسته به تجارت بین‌الملل شد. قدرت طبقه‌های حاکم قدیمی بستگی به وجود یک دولت غیرمتمرکز و ضعیف داشت.

۲-۲-۲. تأکید بر عوامل داخلی (دولت)

این دیدگاه مبتنی بر نقش ماهیت دولت و سیاست‌های آن بر توسعه‌نیافتگی ایران است. پیروان این دیدگاه با عاریت گرفتن مفهوم پاتریمونیالیسم از ماکس وبر، بر وجود اقتدار

مطلق و اطاعت محض رعایا از حاکمان به عنوان نوع خاص از نظام سیاسی تأکید دارند و دولت پهلوی را مشخصاً دولتی پاتریمونیال می‌نامند؛ از جمله کسانی که بر این اساس در صدد تحلیل وضعیت توسعه‌نیافتگی ایران برآمده است، بیل و لیدن را می‌توان نام برد. این دو پژوهشگر معتقدند «محمدرضا شاه پهلوی حامی تغییر و نوسازی بود و به اصلاحاتی دست زد، اما چون برنامه اصلاحات او به نحوی طراحی شده بود که الگوهای سنتی سیاسی را حفظ کند. این برنامه‌ها در ایجاد یک تحول اقتصادی-اجتماعی اصیل (توسعه) در کشور موفق نبودند» (Bill and Leiden, 1994).

مدل دیگری که در زمینه تحلیل وضعیت توسعه‌نیافتگی ایران مبتنی بر نقش دولت به عنوان عامل داخلی توسعه‌نیافتگی ایران مطرح شده، مدل استبداد شرقی است، با این توضیح که دولتهای پهلوی در ایران استمرار دولتهای سلسله‌های پادشاهی ماقبل قرن بیستم است که ماهیتی مطلقه و فراگیر داشته‌اند. بر اساس این مدل، استبداد و دیکتاتوری با توسعه‌نیافتگی ایران ارتباط داشته و مهم‌ترین مانع توسعه تلقی می‌شود؛ از جمله کسانی که از این مدل برای توسعه‌نیافتگی ایران استفاده کرده‌اند، کاتوزیان است؛ وی معتقد است:

«نیروهای مدرنیسم و شبه‌مدرنیسم (به ترتیب رضاخان و محمدرضا شاه پهلوی) در ایران می‌تواند همه جنبه‌های وضعیت ایران را توضیح دهند» (کاتوزیان ۱۳۷۲).

بر اساس نظریه او، تمام مشکلات ایران از جمله عقب‌ماندگی اقتصادی آن با استبداد (شرقی) مرتبط است. البته به نظر کاتوزیان قدرت استبدادی در ایران ریشه در انتقال و واگذاری حق مالکیت دارد.

پژوهشگران دیگری همانند پرواند آبراهامیان، امین سیکل، ریچارد کاتم و رابرت گراهام نیز بر عوامل داخلی دیگری همچون «بحران مشارکت در ایران»، «تعارض میان قدرت‌طلبی شاه و خواست او برای رسیدن به یک کشور صنعتی پیشرو»، «اشتباهات محمدرضا پهلوی در خصوص تخمین غیرواقعی منابع مالی»، «ناتوانی در مصرف درآمدهای اضافی»، «سیاستهای غیرواقع‌بینانه و بلندپروازانه شاه» تمرکز کرده‌اند.

گرچه این دیدگاهها ما را در درک و فهم ماهیت دولت پهلوی به ویژه پهلوی دوم و نقش آن در توسعه نیافتگی ایران کمک می‌کند، در مجموع، دارای نواقص و نقاط ضعف عمده‌ای هستند؛ از جمله اینکه هیچ کدام از این دیدگاهها نقشی برای جامعه مدنی در قبال دولت قائل نیستند و کل قدرت واقعی را در دست دولت متمرکز می‌دانند؛ در حالی که منابع قدرت در ایران غیر از دولت نیز وجود داشت و در نهایت اینکه به نقش عوامل دیگری غیر از دولت در تبیین توسعه نیافتگی ایران توجه ندارد.

۲-۳. رهیافت اقتصادی

رهیافتهای اقتصادی که عمدتاً توسط اقتصاددانان ارائه می‌شود، بر پایه تحلیل‌های مختلف استوار است که برخی از دیدگاه کمی و برخی دیگر تحلیل‌های نظری را مدنظر قرار داده‌اند.

عمده تحلیل‌های کمی مباحث مربوط به صنعتی شدن بر مبنای جانشینی واردات و فواید و مضرات آن، استخدام فناوری، نحوه تخصیص منابع نفتی، تجارت خارجی، نیروی کار، اشتغال و بیکاری و رشد اقتصادی به معنای GDP, GNP توزیع درآمد و... استوار است.

اما گروه دیگری از اقتصاددانان توسعه نیافتگی را بر مبنای نوع استفاده از الگوهای توسعه تحلیل می‌کنند. گروهی از اقتصاددانان با پیروی از رویکرد غالب تفکر اقتصادی مدرن که به جریانهای کلاسیک و نظری معروف‌اند، توسعه نیافتگی را در نبود رقابت اقتصادی و نقش بیش از حد دولت در اقتصاد جستجو می‌کنند.

به عبارت دیگر، این دسته از محققان سلطه و دخالت دولت در گذشته اقتصاد ایران را عامل توسعه نیافتگی می‌دانند و راه برون رفت از این مشکل را دوری نهادهای حکومتی از فعالیتهای اقتصادی و ایجاد بازار آزاد می‌دانند.

از عمده ترین متفکران این گروه در ایران می‌توان به محققان ذیل اشاره کرد:

- موسی غنی نژاد، نویسنده کتابهای «تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر»،

«آزادی خواهی نافرجام از منظر اقتصاد سیاسی»؛

- محمد طبیبیان، هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی و مؤلف کتاب اقتصاد کلان؛

- مسعود نیلی، نویسنده «مقالاتی در باب توسعه».

به نظر می‌رسد مهم‌ترین مقوله‌ای که بر این اندیشه جریان دارد، آزادی انسان در مالکیت، تولید و مصرف است؛ به عبارت دیگر، فردگرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است (غنی‌نژاد، ۱۳۸۱، صص ۷۴-۷۵).

غنی‌نژاد در کتاب خود به فرد و ارزشهای فردی اشاره دارد و معتقد است اندیشه اقتصادی جدید و علم اقتصاد به دنبال شکل گرفتن مفهوم فرد و حقوق فردی به وجود می‌آید.

تحقق بخشیدن به ارزشهای مدرن (اصالت حقوق بشر) مستلزم آزادی انتخاب فردی، مبادله آزاد و رقابت در همه سطوح اجتماعی است که همگی مبانی اقتصاد جدید را تشکیل می‌دهند.

مسعود نیلی با اشاره به اینکه قابل دفاع‌ترین نگاه به اقتصاد، در قالب بازار آزاد است، اضافه می‌کند رقابتی بودن اقتصاد مانع تجمع غیرعادلانه ثروت در جامعه و انباشت ثروت به دلیل خلاقیتها و نوآوریها می‌شود که افزایش کارایی و بهره‌وری را به دنبال دارد (نیلی، ۱۳۷۹، شماره ۳۷).

طبیعیان نیز در این خصوص می‌گویند: باید توجه داشت که شرایط اقتصاد دولتی و کنترل‌شده اداری زمینه‌های رانت‌جویی و فساد اقتصادی را در سطح وسیعی فراهم می‌کند و مهم‌ترین قدم، اصلاح نظام اقتصادی و دوری حکومت از فعالیتهای اقتصادی است (طبیعیان، ۱۳۸۰).

خلاصه اینکه این افراد توسعه‌نیافتگی ایران را در دخالتهای دولت در اقتصاد و به ویژه نظامهای استبدادی پیشین در این کشور می‌دانند؛ برای برون‌رفت از بحران توسل به الگوی غربی بازار آزاد را ارائه می‌دهند.

اما بر خلاف این گروه، محققان دیگری نقش توسعه وابسته را در توسعه‌نیافتگی ایران مؤثر می‌دانند و قائل به توسعه مستقل‌اند. پیشینه جریان فکری توسعه‌گرایان مستقل به رویکرد انتقادی طیفی از صاحب‌نظران توسعه برمی‌گردد که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م. به انتقادهای روشی و سیاسی از توسعه لیبرال- سرمایه‌داری مشهورند. این طیف در فعالیت علمی و سیاسی خود مکاتب مهمی چون وابستگی، ساختارگرایی

نهادگرایی و غیره را در حوزه علوم اجتماعی و اقتصادی مطرح می‌کند و برخی ضعفهای محتوایی و ناسازگاریهای روشی نهادی را موجب تعمیق پدیده توسعه‌نیافتگی در کشورهای جهان سوم معرفی کردند. از دیدگاه این صاحب‌نظران، توسعه فقر و نابرابری اجتماعی و بحران ارزشی و هویتی، فراگیرترین دستاوردهای شیوه تولید غربی و وابسته بود (خاندوزی، ۱۳۸۳، شماره ۳۲).

بعد از انقلاب اسلامی ایران نیز برخی از صاحب‌نظران اقتصادی ایران به گسترش و تفصیل ایده توسعه‌گرایان مستقل پرداختند و جهت‌گیری محتوایی جریان توسعه‌گرایان مستقل در چهره رقیبی برای توسعه سرمایه‌گذاری غربی ظاهر شد؛ اما روند دهه‌های پایانی قرن بیستم که به نوعی تعدیل و همگرایی در مکاتب رادیکال را به دنبال داشت، موجب شد تا در دهه اخیر این جریان در جایگاه نظریه مکمل و اصلاحی ظاهر شود و به عبارت دیگر، در تعارض کامل با الگوی توسعه بازار آزاد قرار نگیرد (خاندوزی، ۱۳۸۳، شماره ۳۲).

از صاحب‌نظران مشهور این جریان دکتر ابراهیم رزاقی است. مهم‌ترین اثر وی کتاب «اقتصاد ایران» است. دومین چهره برجسته این جریان دکتر فرشاد مؤمنی عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی است و مهم‌ترین اثر وی «بحران در علم اقتصاد و اقتصاد ایران» نام دارد. فرشاد مؤمنی با یک رویکرد تاریخی نشان می‌دهد اگر مقدمات توسعه‌ای و شرایط نهادی ساختاری در جامعه آماده نباشد، آزادی‌طلبی و رهاسازی اقتصادی نتایج ضد توسعه‌ای در پی خواهد داشت. از دیدگاه او تجربه نشان می‌دهد که نظام بازار آزاد، نه تنها تعهدی نسبت به عدالت ندارد بلکه می‌تواند کارکرد فردی داشته باشد. نتیجه نظام سرمایه‌داری نه محدودیت کرامت انسان، بلکه حاکمیت سرمایه و ضدیت توأمان با آزادی و عدالت است (خاندوزی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۱).

سومین اندیشمند جریان توسعه‌گرایان مستقل، دکتر حسین عظیمی است که پیش از وفات مسئولیت مؤسسه پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه (وابسته به سازمان مدیریت) را بر عهده داشت و متن اساسی وی کتاب «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» است. دکتر عظیمی نیز اشاره‌های کوتاهی به نارساییهای علم اقتصاد مدرن

دارد و معتقد است نباید نسخه توسعه اقتصادی جوامع غربی را ابدی و جهان‌شمول دانست (عظیمی، ۱۳۷۲، ص ۱۷۴).

مهم‌ترین وجوه انتقادی این جریان، نقد فرضها و روشهای علم اقتصاد جدید و ادعای جهان‌شمولی آن است. در نگاه توسعه‌گرایان مستقل «کلی‌ترین نارسایی در اندیشه‌های اقتصادی ناشی از همسان دانستن علم اقتصادی و اجتماعی با علوم طبیعی است» (خاندوزی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۷).

دکتر رزاقی در مقاله خود از ضعفهای اساسی علم اقتصاد مسلط نتیجه می‌گیرد که بسیاری از شناخته‌های رایج اقتصاد سرمایه‌داری یا مشکل جامعیت دارند و یا مشکل جهان‌شمولی (رازقی، ۱۳۷۴-ب، ص ۱۰۴).

۴-۲. رهیافت اقتصاد سیاسی

این رهیافت با توجه به نقاط ضعف و نواقص روش‌شناختی و پیامدهای خاص رهیافتهای پیشین به عنوان یک مدل بدیع طراحی شده است که در آن به دلیل روابط نزدیک و تأثیرات متقابل حوزه‌های سیاست و اقتصاد در یکدیگر تلاش دارد با مفهوم‌سازی اصلاح‌شده دولت از آن، نه به عنوان موجودی انتزاعی که اسیر منافع طبقاتی یا ابزار سلطه طبقاتی است بلکه به عنوان یک محصول پیوندهای درونی و بیرونی در تحلیل خود استفاده کند. محور و مرکز ثقل این رهیافت بر ساختار مالیّه عمومی نامناسب دولت در ایران استوار است؛ بنابراین، به توضیح دولت رانتیر که در حقیقت نوعی نوآوری در مقابل سنت مارکسی از یک سو و رهیافت وابستگی در زمینه مفهوم دولت از سوی دیگر، است، توجه می‌کند. در این رهیافت دولت رانتیر، دولتی است که ویژگی آن دریافت مقادیر زیادی از رانتهای خارجی در قبال فروش مواد خامی چون نفت است و منابع غیردولتی هیچ‌گونه ارتباطی با فعالیتهای تولیدی داخلی کشور ندارد و دسترسی آن به منابع عظیم ارز خارجی سبب تقویت استقلال آن می‌شود و برخلاف دولتهای غیر رانتیر که درآمد عمده آنها از مالیات‌بندی بر شهروندان است، روزه‌روز و پیوسته از جامعه مدنی فاصله می‌گیرد و توجهی به خواسته‌ها و منافع جامعه ندارد و حتی حاضر است منافع خود را در تعارض با منافع گروههای اجتماعی

نیز دنبال کند. بنابراین ضعیف بودن اقتدار داخلی، شخصی و مستبدانه بودن حکومت از ویژگیهای دولت رانتیر محسوب می‌شود.

بر اساس این مدل و رهیافت، دولتهای ماقبل مدرن و دولتهای مدرن ایران در دوره پهلویها و حتی دولت جمهوری اسلامی به نوعی رانتیر تحلیل می‌شوند و با ویژگیهایی که دارند، مانع توسعه‌اند. بر اساس این رهیافت سقوط و فروپاشی دولت در ایران و ناکامی آنها در امر توسعه و پیشرفت اقتصادی و ثبات سیاسی کشور معلول ماهیت دولت رانتیر است و محور عمده این رهیافت در تبیین علل ناکامیها، ناتوانی همه این دولتها در ایجاد پایگاه مطمئن اقتصادی برای درآمدهای دولت است. امری که باعث می‌شد به گفته اسکاچ پل «دولت تحصیل‌دار» در ایران حاکم شود و در مقطعی بر پایه فروش مناصب دولتی و اعطای امتیاز به خارجیها (دوره قاجار) و گاه دیگر بر پایه فروش آب (حق آبه‌ها در دوره رضاشاه) و در عصر پهلوی دوم و حتی جمهوری اسلامی بر پایه فروش نفت و کسب درآمد ارزی از این طریق، به اداره کشور پرداخته‌اند.

این مدل حتی در تبیین تحولات به وجودآمده در سالهای اخیر در ایران با عنوان چرخش جمهوری اسلامی به سوی جامعه مدنی نیز به کار رفته است (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸، صص ۱۲۴-۱۲۷)؛ بنابراین تحلیل دولت رانتیر در جمهوری اسلامی (علی‌رغم تفاوتی که با دولتهای مدرن ماقبل مدرن در ایران دارد)، همچنان دارای بحران مالی است و این بحران مالی سبب افزایش وابستگی آن به جامعه مدنی و در نتیجه، شکل‌گیری روند مردم‌سالاری در ایران شده است؛ به عبارت دیگر، دولت رانتیر مجبور به پذیرش مشارکت بخش خصوصی در قالب طرحهای مهم اقتصادی کشور و پرداخت مالیات شده است؛ امری که به سیاست تعدیل ساختاری و حرکت به سمت خصوصی‌سازی و کاهش مداخله دولت در اقتصاد و به موازات آن، توسعه سیاسی و مشارکت بیشتر مردم در عرصه اقتصاد و سیاست انجامید.

همچنان که در تبیین و رهیافتهای متعدد گفته شد، علی‌رغم پاسخ دادن رهیافتهای مذکور (و سایر رهیافتهایی که به دلیل اهمیت کمتر آورده نشده‌اند؛ مثل رهیافت روان‌شناختی و...)، به بخشهایی از سؤالات مهم و مطرح در باب توسعه‌نیافتگی ایران و

چرایی و چگونگی اتخاذ سیاستهای متنوع توسعه در ایران معاصر، به نظر می‌رسد نوعی قضاوت بر مبنای ترجیحات و علائق علمی و پژوهشی هر یک از پژوهشگران داخلی و خارجی و در بعضی موارد، نوعی ذهن‌گرایی نیز در این ادبیات وجود دارد. بنابراین، نویسنده با استفاده از جنبه‌های مثبت آثار مذکور و سایر منابع به تبیین رابطه پارادایمهای توسعه و سیاستهای توسعه در ایران معاصر خواهد پرداخت.

مروری بر بستر گفتمانی و منشأ اجتماعی - تاریخی مباحث توسعه

از آنجایی که همه مباحث مربوط به نظریه و عمل در عرصه توسعه در جهان سوم و از جمله ایران معاصر، مبتنی بر گفتمان توسعه غربی شکل گرفته است، نگاهی کوتاه به این گفتمان و نارساییهای آن بی‌کفایتی نظری و ناکارآمدی عملی آن را در ایران نشان می‌دهد:

ادبیات توسعه در جهان بر بستری گفتمانی شکل گرفته است که می‌توان آن را گفتمان توسعه نامید و این گفتمان در شرایط اجتماعی و جهان‌بینی خاصی در جهان به وجود آمد که شناخت این شرایط و منشأ اجتماعی در فهم این گفتمان بسیار حائز اهمیت است. این منشأ همان قرن ۱۸م. یا عصر معروف به روشنگری است. و نیز عصر توسعه با سخنرانی «ترومن» رئیس‌جمهور وقت آمریکا در سال ۱۹۴۹م. آغاز شد که طی آن طرح مارشال برای دوران پس از جنگ جهانی دوم برای کشورهای آسیب‌دیده به اجرا درآمد. این سخنرانی مسئله‌ای نمادین بود، اما مسئله اصلی در پیوندی است که گفتمان توسعه با نیازهای علایق و تمایلات «آمریکا» این بازیگر اصلی نظام بین‌الملل پس از جنگ دوم جهانی دارد (Sach, 1992).

بر این اساس، توسعه پاسخی به یک نیاز یا مشکل داخلی در کشورهای توسعه‌نیافته نبود بلکه به عنوان طریقی برای تداوم وابستگی و جلوگیری از انقلابهای کشورهای تحت سلطه توسط غربیها آغاز شد؛ به عبارت دیگر، آغاز عصر توسعه ریشه در شرایطی دارد که در آن استعمار کشورها و یا قرار دادن دولتهای دست‌نشانده در آنها فایده‌ای نداشت و نمی‌توانست حضور غرب را در جهان تضمین کند؛ بنابراین، با توجه به شرایط و بستر شکل‌گیری توسعه معنا و مفهوم تحولی را درمی‌یابیم که در آن اقتصاد

استعماری تبدیل به اقتصاد توسعه گردید و این همان چیزی است که به درستی می‌توان از آن به استعمارگرایی جدید تعبیر کرد (Shiva, 1990).

بنابراین، نیروهای اصلی و تعیین‌کننده در شکل‌گیری عصر توسعه نیز دو قدرت مسلط استعماری یعنی امریکا و انگلیس هستند و سازمان ملل و نهادهای وابسته به آنان نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و مؤسسات مشابه نیز ابتدا در غرب شکل گرفت و سپس، در دیگر نقاط جهان تکثیر شد. همچنین اغلب پیشروان نظریه‌پردازی توسعه نیز غربی بودند و برخی نیز مانند رستو و هانتینگتون به بدنه حاکمیت سیاسی غرب تعلق دارند (Hettne, 1995). گفتمان مذکور سنخیتی با شرایط داخلی کشورهای توسعه‌نیافته نداشت و تاریخ نه چندان موفق گفتمان توسعه برای کشورهای جهان سوم نیز گواهی بر این ادعاست.

از سوی دیگر، گفتمان توسعه اساساً نه یک گفتمان علمی - تجربی بلکه گفتمانی ایدئولوژیک است که به لحاظ نظری ریشه‌های آن به فلسفه‌های اجتماعی قرن هجدهم میلادی و نظریه‌های اجتماعی قرن نوزدهم میلادی باز می‌گردد و در واقع، در اینجا با ایدئولوژی توسعه‌گرایی روبه‌رو هستیم که بر پایه «رویاها و تخیلات تجدد» شکل می‌گیرد.

جهان گفتمان توسعه، همچون جهان تجدد محدود به حدود یا قلمرو سکولار است. گفتمان توسعه همچون گفتمان تجدد، دغدغه زندگی این جهانی را به تنها دغدغه واقعی انسان بدل ساخته است و هر دغدغه دیگری را بی‌معنا می‌کند؛ زیرا در انسان نیرو یا میلی غیر از آنچه به زندگی این جهانی او ربط می‌یابد، مفروض نمی‌گیرد. گفتمان توسعه با حذف هستی‌شناسانه، قلمرو هستی را از عمق و باطن آن تهی ساخت و به جای دغدغه آخرت و تعالی روح، دغدغه دنیا و ارضای نفس و نیازهای نباتی را قرار داد.

گفتمان توسعه به عنوان تابعی از گفتمان تجدد از مشکلات فراوانی رنج می‌برد و وجهی از نارسایی این گفتمان در این است که در بعد نظری، نتوانسته است توضیح قانع‌کننده و سازگاری از موضوع خود ارائه کند و در عمل نیز نتوانسته است وعده‌ها و ادعای خود را محقق کند.

با عنایت به خاستگاه معرفت‌شناسانه، فلسفی و تاریخی-اجتماعی شکل‌گیری گفتمان توسعه از یک سو و مقتضیات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ایران می‌توان گفت: یک. گفتمان توسعه غربی نسبتی با علایق و مصالح و شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ایران ندارد؛ دو. این گفتمان حتی اگر با علایق و مصالح و شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ایران سازگاری داشت و از کفایت نظری برخوردار باشد و حتی در عمل هم کارآمدی خود را به اثبات برساند، باید از آن رهایی یافت؛ چرا که زیرمجموعه گفتمان تجدد است و مطلوبیتی برای ما ایرانیان ندارد؛ چرا که در صورت تحقق، جز به انسان و جامعه غربی منجر نخواهد شد؛ لذا در ایران باید به دنبال طرح، مدل یا برنامه توسعه بومی، درونزا و مبتنی بر شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی خود باشیم.

۳. فرضیه‌های سه‌گانه در باب توسعه‌نیافتگی ایران

در زمینه بررسی عوامل ناکارآمدی سیاستهای توسعه در ایران و در نتیجه، توسعه‌نیافتگی ایران فرضیات مختلفی وجود دارد و پژوهشگران به توضیح و تبیین آنها پرداخته‌اند. از آنجا که در قسمت اول مقاله و در قالب تبیینهای مختلف به این موضوع پرداختیم، در این قسمت از مقاله ضمن استخراج فرضیات آن تبیینها به نقد و رد آنها می‌پردازیم: یک. ماهیت دولت در ایران معاصر مهم‌ترین عامل ناکارآمدی سیاستهای توسعه و در نتیجه، توسعه‌نیافتگی ایران بوده است:

الف. ماهیت دولت بر اساس مدل استبداد شرقی؛

ب. ماهیت دولت بر اساس مدل پاتریمونیالیسم.

اهم مواردی که در رد هر دو شکل فرضیه اول به عنوان دلایل رد این فرضیه مطرح شده‌اند، به شرح ذیل است:

- در مقطعی از تاریخ معاصر ایران شاهد تغییر ماهیت دولت در ایران هستیم، اما همچنان توسعه‌نیافتگی در ایران پابرجا و مشهود است؛ برای مثال، مقطع تاریخی پس از مشروطیت، مقطع تاریخی پس از ملی شدن صنعت نفت (دولت مصدق) و به ویژه مقطع پس از انقلاب و در دوره جمهوری اسلامی که شاهد شکل‌گیری دولتهایی خارج از مدار استبدادی قدرت و نیز خارج از مدار سلطه استعماری در ایران هستیم؛ دولتهایی

که بالنسبه مردم سالار و مبتنی بر رأی و خواست مردم شکل گرفته و حتی سازوکارهای لازم توسعه از جمله منابع مادی و غیرمادی را نیز در اختیار داشته‌اند، اما وضعیت توسعه‌نیافتگی استمرار یافته است.

- این فرضیه (در دو شکل خود)، هیچ استقلال‌ی برای جامعه در مقابل دولت قائل نیست و به نوعی قائل به استقلال کامل دولت است و این در حالی است که دولت در ایران در شکل مدل استبداد شرقی و پاتریمونیالیسم علی‌رغم گستردگی و فراگیری ابزارهایش اغلب نمی‌توانست کل قدرت واقعی جامعه را نمایندگی کند؛ به عبارت دیگر، این مدلها در تبیین ماهیت دولت، دیگر حوزه‌های قدرت را در جامعه نادیده می‌گیرد که مهم‌ترین این حوزه‌ها، حوزه جامعه مدنی است که اتفاقاً ماهیت متناقض دولت با این حوزه، قدرت و تضاد میان دولت و جامعه مدنی زمینه سقوط مقتدرترین دولت ایران معاصر (پهلوی دوم) را فراهم آورد.

دو. سنت‌گرایی تجددستیز عامل اصلی ناکارآمدی سیاستهای توسعه و در نتیجه، توسعه‌نیافتگی ایران بوده است. در این فرضیه که عمدتاً متأثر از مکتب مدرنیاسیون و مانعیت سنت در کشور جهان سوم برای توسعه‌یافتگی ارائه شده است، توسعه‌نیافتگی را به عنوان متغیر وابسته تابعی از سنت‌گرایی تجددستیز به عنوان متغیر مستقل می‌داند. معتقدان به این فرضیه استدلال می‌کنند ایدئولوژی مدرنیسم و تجدد مفهومی از جامعه سنتی ارائه می‌داد که تنها به شرط نفی ارزشهای آن، جوامع سنتی می‌توانستند به درون عقلانیت تجدد، لیبرالیسم و توسعه راه یابند.

در ارتباط با رد این فرضیه نیز دلایل مختلفی ارائه شده است که مهم‌ترین آنها به

شرح زیر است:

- در مقاطع مختلف تاریخی به ویژه دوران حکومت پهلوی و به طور ویژه در مقطع حکومت پهلوی دوم، دولتمردان و حاکمان ایران برنامه‌های توسعه مورد نظر خود و به عبارتی طرحهای مدرنیاسیون را در ایران اجرا کردند و سنت‌گرایی مانع جدی بر سر راه اجرای آنها نبود و علی‌رغم مخالفت‌هایی از سوی برخی سنت‌گرایان، سرانجام اجرا شدند، ولی به توسعه‌یافتگی ایران منجر نگردیدند.

- سنت‌گرایی و سنت‌گرایان پس از پیروزی انقلاب در ایران، به قدرت رسیدند و در حقیقت، انقلاب ایران یک انقلاب سنت غرب‌گرایی تجددستیز بود، اما همین دولت نیز در راه رسیدن به توسعه در ایران در عمل راه گذشتگان را پیمود و الگوهای مسلط توسعه را در قالب سیاستهای خود به کار بست تا مشکل توسعه‌نیافتگی ایران حل شود؛ اما این سیاستها هم ناکام ماند. بنابراین سنت‌گرایی دست‌کم در این مقطع مانع توسعه‌یافتگی نگردید.

سه. فرهنگ عمومی به ویژه فرهنگ سیاسی و ویژگیهای شخصیتی ایرانیان تحت تأثیر استبدادزدگی و استعمارزدگی، عامل اصلی ناکارآمدی سیاستهای توسعه در ایران و در نتیجه، توسعه‌نیافتگی ایران بوده است. طرفداران این نظریه با تأکید بر نقش روحيات و برخی ایستارهای فرهنگی ایرانیان، راه توسعه کشور را نفی این ایستارهای فرهنگی می‌دانند و عواملی چون قدر‌گرایی، فردگرایی (منفی) روحیه سودخواهی سریع، حکومت شخصی به جای قانون، عدم تمایل به برنامه‌ریزی و عدم اعتماد، پارتی‌بازی، بدبینی و استبدادگرایی را نمونه‌هایی از این خلیات و ویژگیهای شخصیتی ذکر می‌کنند.

نکاتی که در ردّ این فرضیه مورد توجه قرار می‌گیرد، عبارت‌اند از:

- ایستارها و ویژگیهای شخصیتی مورد نظر فرضیه قابل تغییر و دستکاری‌اند.
- این فرضیه نقش سایر عوامل مؤثر در توسعه‌نیافتگی ایران از جمله نقش دولت و... را نادیده می‌گیرد.
- ویژگیهای فرهنگی ایرانیان در یک نگاه تاریخی - اجتماعی نه عامل توسعه‌نیافتگی که نتیجه آن است.

- ایرانیان با همین ایستارها و ویژگیهای شخصیتی، توفیق غلبه بر ساختار کهن استبدادی و استعماری را در طول تاریخ خود یافته‌اند و جنبشهای اجتماعی بزرگی را در راستای رسیدن به توسعه، استقلال، آزادی و رهایی از وضع موجود رقم زده‌اند.

۴. کاربست غیرانتقادی الگوهای مسلط غربی و ناکارآمدی سیاستهای توسعه در ایران

پس از آشنایی مختصر با نحوه شکل‌گیری اقدامات و سیاستهای توسعه در ایران بر پایه دو گفتمان تجدد و توسعه غربی که در قسمتهای پیش به آنها اشاره شد و پس از طرح

رهیافتها و فرضیات مختلف در باب عوامل توسعه‌نیافتگی ایران، در این قسمت از مقاله به فرضیه اصلی می‌پردازیم. سعی بر آن است تا با ارائه شواهد و مستندات از روند شکل‌گیری توسعه در ایران معاصر نشان دهیم که چگونه کاربست غیرانتقادی الگوهای مسلط غربی در قالب سیاستهای توسعه و بدون توجه به مقتضیات تاریخی-اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در ایران باعث ناکارآمدی این سیاستها و در نتیجه، توسعه‌نیافتگی ایران شده است.

۴-۱. گفتمان اراده تغییر اجتماعی در ایران تا قبل از دولتهای مدرن پهلوی (بر پایه گفتمان تجدد غربی از اوایل قرن ۱۹م. در ایران و به دنبال تحولاتی ذهنی) در میان برخی دولتمردان و روشنفکران ایرانی آغاز شد و بدون آنکه سیاستهای خاصی جهت توسعه کشور تدوین و اجرا شود، تلاشهایی پراکنده در قالب اقدامات دولتمردانی چون عباس میرزا، قائم‌مقام فراهانی و امیرکبیر و نیز میرزا حسن خان مشیرالدوله در فاصله زمانی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰م. و سالهای ۱۲۵۰-۱۲۳۰ش. صورت گرفت. این تلاشها بیشتر با هدف ساماندهی ساختارهای نظامی، اداری و آموزشی انجام شد و عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه را تحت تأثیر خود قرار نداد، اما آنچه اهمیت دارد، این است که اقدامات انجام‌شده با نگاه به وضع مطلوب موجود در غرب و برای دستیابی به سامان داخلی صورت می‌گرفت و نسل اول نویسندگان و روشنفکران تجددخواه ایرانی چون ملک‌خان، طالب‌اف، آخوندزاده عمدتاً به تاسی و تقلید از منتسکیو و ولتر و متأثر از اندیشه تجدد (تحولات قرن ۱۶ تا ۱۹م. در اروپا) با توجیه قوی شدن برای مقاومت در برابر غرب به اصلاحات مبتنی بر الگوی غرب می‌اندیشند. همچنین در این دوره به ویژه پس از مشروطیت در ایران تا سلطنت پهلوی شاهد ظهور نسل دوم نویسندگان و روشنفکران تجددخواه در ایران هستیم و افرادی چون تقی‌زاده با نفوذ در تار و پود سیاسی و اقتصادی کشور بر طرح ایده سکولاریزم، حکومت عرفی، آزادی، مردم‌سالاری و ارزشهای تمدنی غرب پافشاری داشتند و این هدف را از طریق حذف مؤلفه‌های فرهنگی سنتی همچون مذهب و هویت دینی ایرانیان در سطح فرهنگی، ایجاد نظام سیاسی لیبرال-دموکرات و مبارزه با استبداد در سطح سیاسی و رشد بورژوازی و حمایت از گسترش سرمایه‌گذاری خارجی و ادغام

در سرمایه‌داری جهانی برای رشد اقتصادی در سطح اقتصادی دنبال می‌کردند. البته فرصت محدود تاریخی مشروطیت - رضاشاه پهلوی امکان تحقق طرحها و اهداف مزبور را نداد و با روی کار آمدن رضاشاه سیاستهای توسعه جدیدی جایگزین اندیشه‌ها و اقدامات پیشین شد که گرچه این سیاستها با روند گذشته تجددخواهی متفاوت بود، در حقیقت از یک منشأ و گفتمان ناشی می‌شد که گفتمان تجددخواهی سنت‌ستیز و پیشرفت به سبک غربی بود.

۲-۴. با آغاز سلطنت رضاشاه پهلوی، نقطه عطفی در روند دولت‌سازی در ایران آغاز می‌شود که می‌توان از آن به فرایند نوسازی دولت‌محور نام برد که تلاش می‌شد از طریق ایجاد دولت قوی، مسلط و مبتنی بر ارتش، دیوان‌سالاری و مداخله‌گر در اقتصاد، فرهنگ، سیاست و روابط اجتماعی به روند تجددخواهی در ایران استمرار بخشد و به علاوه، تلاشهای گسترده‌ای در راستای تمرکز اقتصاد و سیاست در دست دولت و اصلاحات قضایی، فرهنگی و آموزشی صورت گرفت. هدف این تلاشها و سیاستهای نوسازی در ایران ایجاد جامعه‌ای شبه‌غربی یا جامعه‌ای مطابق با برداشت رضاشاه از غرب بود. محوری‌ترین سیاستهای نوسازی دولتی در عرصه اقتصاد، سیاست و فرهنگ این دوره عبارت‌اند از:

- اعمال سیاست کنترل دیکتاتورمآبانه رضاشاه در روند سیاسی - اقتصادی کشور و حذف مخالفان؛

- مبارزه با قبیله‌گرایی و ترویج ملی‌گرایی؛

- ساخت جامعه‌ای غیردینی و غیرگرا در فرهنگ و روابط اجتماعی؛

- ورود به معاملات و مبادلات اقتصادی از طریق گسترش نظام بانکی و تنظیم

سیاستهای پولی و مالی؛

نتیجه اقدامات انجام‌گرفته در این دوره شکل‌گیری اقتصاد سیاسی جدید و انسداد

سیاسی، پیامدهایی در طول چند دهه بر اقتصاد و سیاست ایران بود.

دو نکته قابل توجه در این موضوع آن است که اولاً، گرچه رضاشاه هرگز طرح، برنامه یا منشوری برای نوسازی ارائه نداد و نیز هیچ توصیه و الگوی خاصی نیز توسط قدرتهای بزرگ برای این نوسازی دریافت نکرد، اقدامات سیاسی او در زمینه بازسازی

و نوسازی اقتصاد، صنعت حمل و نقل، آموزش و نظام اداری کشور زمینه را برای گذر ایران به توسعه وابسته سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم فراهم ساخت؛ به گونه‌ای که ساختار نوین اقتصادی کشور تحت تأثیر نوسانات اقتصاد جهانی، نرخ ارز و تجارت خارجی با قدرتهای بزرگ به شدت آسیب دید و دولت برای جبران آثار زیانبار اقتصادی جدید مجبور به ورود به معاملات پایاپای با آلمان و شوروی شد؛ از سوی دیگر، کشاورزی ایران که پایه اقتصاد کشور محسوب می‌شد، تحت تأثیر عدم ورود فناوری به این بخش و عدم حمایت دولت به سرعت ضعیف شد و عملاً گسترش توسعه سرمایه‌داری که دولت رضاشاه پیشگام آن شده بود و بخش عمده‌ای از منابع دولتی را صرف طرحهای زیربنایی با هزینه‌های فراوان کرد؛ جز آثار زیانبار تورمی بر اقتصاد ایران رهاورد دیگری برای جامعه ایران نداشت.

ثانیاً اقدامات انجام‌گرفته در مورد توسعه صنعتی کشور که عمدتاً در دهه ۱۳۱۰ش/ ۱۹۳۰م. صورت پذیرفت، به نظر نمی‌رسد که دولت ایران آگاهانه یک راهبرد صنعتی شدن جایگزین واردات را انتخاب کرده باشد، به این معنا که با برنامه، صنایعی احداث کند که نیازمندیهای داخل کشور را تأمین کند و نیازی به واردات نداشته باشد. گرچه صنایعی چون بافندگی، مواد غذایی و صنایع تبدیلی ایجاد شدند، بدون اقدام لازم در خصوص تعرفه‌های حمایتی برای تولیدات کارخانجات داخلی و نرخ نادرست ارز، جذابیت کالاهای وارداتی بیشتر شد و همچنین، به دلیل وابستگی ایران به انگلستان و عدم امکان فروش محصولات صادراتی به قیمتهای قبلی، ارزش ریال در مقابل پوند سقوط کرد و سرانجام، بحران اقتصاد سیاسی در این دوره با آغاز جنگ جهانی دوم و شرایط ناشی از آن، از جمله اشغال کشور، وضعیت جدیدی را به وجود آورد که به ویژه پس از پایان جنگ و پیروزی آمریکا و میدان‌داری این کشور در عرصه اقتصاد جهانی موجب وابستگی شدید اقتصادی ایران را به وجود آورد.

۳-۴. پایان جنگ جهانی دوم و آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی، آغازگر حضور آمریکا و مداخلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این کشور در ایران است. از سوی دیگر، نیاز آمریکا برای حفظ شرایط اقتصادی جدید جهان و مقابله با نفوذ کمونیسم موجب پیگیری سیاستها و برنامه‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی در کشورهای در حال

توسعه از جمله در ایران شد. این مقطع به علاوه اوج نظریه‌پردازی در زمینه آغاز روند توسعه در کشورهای در حال توسعه است و همچنان که در بخش اول ذکر شد، تلاشهای فراوان نظری مکتب نوسازی بیشترین تأثیر را بر سیاستهای توسعه این کشورها و به ویژه ایران گذاشت. تأثیرپذیری سیاستهای توسعه اقتصادی - سیاسی ایران از الگوی غالب این دوره یعنی مدرنیزاسیون در محورهای زیر قابل ارائه است:

۴-۳-۱. مأموریت هیئت اقتصادی امریکا به ریاست میلیسپو در سال ۱۳۲۱ش/۱۹۴۲م. که با هدف ساماندهی اقتصاد و دارایی ایران صورت گرفت و به گفته او «ایران در حد یک کلینیک یا ایستگاه آزمایشی برای سیاستگذاران بعد از جنگ رئیس جمهوری امریکا» (میلیسپو، ۱۹۴۶ صص ۳۰۶-۳۹۷) درآمد. این هیئت با قانون اختیارات کامل بر همه امور بانکی، صنایع دولتی، تجارت، مالیات، بودجه‌ریزی کنترل و نظارت داشت و با جهت‌گیری کاهش تصدی‌گری دولت و تشویق شرکتهای تجاری آزاد پیگیری می‌شد. البته علی‌رغم تلاشهای فراوان، اقدامات آن هیئت ناموفق ماند و چند نکته در این ناکامی مؤثر بود که عبارت‌اند از:

- عدم تبعیت این اقدامات از سیاست تغییر و اصلاح استوار و همه‌جانبه؛
- به کار نگرفتن دولتمردان ایرانی در پیشبرد اهداف اصلاحی؛
- نامناسبی اقدامات طراحی شده با شرایط اقتصاد ایران و به ویژه غفلت از ویژگی کشاورزی اقتصاد ایران؛

- بی‌توجهی به حساسیتهای فرهنگی و سیاسی ایرانیان به مداخله مستقیم امریکا در اقتصاد ایران؛ امری که از دیدگاه میلیسپو نیز دور نماند؛ چه آنکه در وقت ترک ایران اذعان داشت:

«... استدلال زیرکانه ایرانیان بر این استوار بود که پشتیبانی دولت آمریکا از رئیس هیئت مالی به منزله دخالت در امور داخلی ایران است» (مهدوی، ۱۳۷۷، ص ۹۰).

۴-۳-۲. پیگیری و اجرای الگوی توسعه پیشنهادی امریکا در ایران در قالب نظریه روستو؛ اگر بگوییم این نظریه تا پایان سلطنت محمدرضا پهلوی و وقوع انقلاب اسلامی در حال تطبیق بر اقتصاد و سیاستهای توسعه در ایران در قالب برنامه‌های

عمرانی پنجگانه کشور بوده است، سخن به گراف نگفته‌ایم. این نظریه با اعتقاد به اینکه ایجاد تحولات اقتصادی به تحول در ساختار اجتماعی منجر خواهد شد و این تحول نیز در ارزشها و اعتقادات فرهنگی در کشورهای در حال توسعه می‌انجامد، ملاک عمل در بسیاری از این کشورها از جمله در ایران قرار گرفت. نکته مهم و محوری نظریه روستو، کمک کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی به کشورهای در حال توسعه برای طی مراحل پنجگانه دستیابی به توسعه است؛ اما آنچه مهم است، انگیزه ارائه این کمکهاست که به نظر می‌رسد در تحلیلهای مختلف از نظریه روستو مغفول مانده است. کمک به توسعه کشورهای توسعه‌نیافته در واقع، نه به عنوان پاسخ به نیاز این کشورها به توسعه که به عنوان نیاز اقتصادی و سیاست خارجی امریکا به بهبود وضعیت این کشورها برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در آن سالها مد نظر است. روستو خود بر این امر اعتراف دارد و می‌گوید: «... تلاش در جهت محدود کردن کمونیسم امری بلندمدت است و علاوه بر نحوه برخورد مستقیم با جهان کمونیسم، مفاهیم جدیدی نیز باید برای نسلهای بعدی ابداع شود تا در آینده پایه سیاست خارجی امریکا قرار گیرد. بر این اساس، عقیده داشتیم که قسمتی از نیروهای فعال دانشگاهی باید مصروف ابداع این مفاهیم شود و ما افرادی بودیم که می‌توانستیم این خلاقیت را پر کنیم» (مایر و سیزر، ۱۳۶۸، ص ۳۳۳)؛ وی همچنین معتقد است: «هدف کمکهای امریکا باید منجر به تسریع سیر تکاملی جوامعی باشد که ثبات دارند؛ یعنی می‌توانند بدون توسل به خشونت و خونریزی، تغییرات سریع را پذیرا شوند. این طرز تفکر نتیجه مستقیم تعریفی است که از منافع ملی امریکا می‌شود؛ یعنی ایجاد و حفظ جهانی که جامعه مردم‌سالار، با همه ابعادش بتواند در فضای آن دوام آورد و گسترش یابد. بر اساس این تعریف، دو اقدام از اولویت برخوردار می‌شود: اولین اقدام مقابله مؤثر با خطری است که تجاوز نظامی آشکار برای جامعه ما در بر دارد و دومین اقدام کمک به شکل گرفتن و تکامل جهانی است که در آن احتمال بروز خطرهای مترتب بر امنیت ما و یا روش زندگی ما، کمتر باشد» (مایر و سیزر، ۱۳۶۸، ص ۳۳۷).

از آنچه گفته شد، استنباط می‌شود که همه سیاستهای توسعه اقتصادی و سیاسی در ایران در دوره پس از جنگ جهانی دوم تا پیروزی انقلاب اسلامی مبتنی بر تلاشهای

نظری به ظاهر توسعه‌خواهانه برای کشورهای در حال توسعه و از جمله ایران، در حقیقت حفظ این کشورها در مدار سلطه اقتصاد جهانی به رهبری آمریکا صورت گرفته است.

بر این اساس، جهت‌گیریهای اصلی برنامه‌های اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم عمرانی دوره سلطنت محمدرضا پهلوی قابل بازخوانی و فهم بیشتری خواهد بود:

- ایجاد طبقه نیرومند سرمایه‌دار؛
 - تصرف حاکمیت به دست این گروه؛
 - اصلاح فرهنگی و دینی؛
 - صنعتی کردن سریع کشور و زمینه‌سازی برای راهبرد جایگزینی واردات؛
 - ترویج ارزشهای مدرن غربی؛
 - اصلاحات اقتصادی و زیربنایی (رزاقی، ۱۳۷۴- الف، ص ۱۰۲).
- این جهت‌گیریها دقیقاً بر پایه نظریه روستو برای کشورهای توسعه‌نیافته استوار است.

۴-۳-۳. اصلاح ساختار کشاورزی (اصلاحات ارضی): این سیاست توسعه اقتصادی مبتنی بر اصل چهارم ترومن در کنار برنامه چهارم عمرانی دولت و با فشار دموکراتها در ایران اجرا شد و بعدها در قالب برنامه اصلاحات جامع‌تری با نام «انقلاب سفید» پیگیری شد. اصلاحات ارضی در ایران با حمایت امریکاییها و با پذیرش شرایط صندوق بین‌المللی پول توسط ایران اجرا شد (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ص ۵۲۰).

۴-۳-۴. اعمال سیاست راهبرد توسعه صنعتی بر اساس مکتب مدرنیزاسیون: این راهبرد منجر به رشد صنایع مونتاژ و سرمایه‌بر و وابستگی شدید این صنایع به کالاهای واسطه‌ای شد. این سیاست عمدتاً در قالب برنامه چهارم عمرانی دولت و با هدف گسترش زیربنایی اقتصادی و توسعه شهرنشینی و رشد شدید بخش خصوصی، به مثابه تحقق جامعه دارای شرایط جهش در نظریه روستو صورت گرفت. در این میان افزایش درآمد نفت در سالهای اجرای این سیاست و رشد شبکه بانکی، گسترش حمل و نقل و... شاهد رشد سرمایه‌داری وابسته به غرب و با تکیه بر اعتبارات دولتی و افزایش واردات هستیم.

۴-۳-۵. تأسیس حزب واحد فراگیر به نام حزب رستاخیز ملت ایران: هدف اصلی حزب هدایت درخواست مشارکت سیاسی نیروهای جدید اجتماعی بود. مبنای نظری این سیاست، آثار نظریه‌پردازهای این حزب بود که عمدتاً کارشناسان جوان علوم سیاسی و تحصیل‌کرده دانشگاه‌های امریکا بودند که متأثر از آثار ساموئل هانتینگتون اعتقاد داشتند تنها راه نیل به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران، ایجاد حزب دولتی منضبط است. به نظر آنان چنین حزبی به حلقه پیونددهنده سازماندهی شده میان دولت و جامعه تبدیل خواهد شد و دولت را بر بسیج مردم توانا خواهد ساخت و از این رو، خطرات ناشی از عناصر اجتماعی مخرب را از بین خواهد برد؛ بی‌آنکه به این نظریه هانتینگتون که در عصر مدرن، جایی برای پادشاهی نیست، پردازد و یا هشدار او را مبنی بر اینکه حزب، نه صرفاً ابزار حکومتی نظارت بر توده‌ها بلکه حلقه رابطی میان دولت و ملت است، جدی بگیرند.

۴-۴. با وقوع انقلاب اسلامی و شکست استبداد در ایران و پایان مداخلات و سلطه مستقیم امریکا و سایر قدرتها در کشور، امید برای ساختن، پیشرفت، آبادانی و توسعه ایران افزایش یافت و این امر در آرمانهای انقلاب و در اصول قانون اساسی نیز تجلی یافت؛ اما با استقرار جمهوری اسلامی و شروع جنگ تحمیلی ایران و عراق (۱۳۵۹-۱۳۶۷)، همه امکانات کشور صرف دفع تجاوز گردید و فضای کار و سازندگی و توسعه تعطیل شد. پس از پایان جنگ و در طول سالهای ۱۳۶۸-۱۳۸۳ مجموعاً برنامه‌های اول، دوم و سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تدوین و اجرا شدند. اما متأسفانه بیشتر اهداف و راهکارهای برنامه‌های سه‌گانه پیش‌گفته تحقق نیافت و عملاً سیاستهای دیگری به ویژه در راستای توسعه اقتصادی کشور آن هم به صورت ناقص و ناکارآمد اجرا شدند؛ سیاستهایی که ریشه در الگوهای مسلط غربی برای توسعه کشورهای توسعه‌نیافته داشت و مد نظر نهادهای بین‌المللی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قرار داشت:

۴-۴-۱. اجرای سیاست تعدیل اقتصادی که یکی از توصیه‌های اصلی نهادهای بین‌المللی نظام سرمایه‌داری برای توسعه در جهان سوم است. در این برنامه کشوری که خود قادر به تغییر در ساختار اقتصادی خود نباشند، مورد حمایت نهادهای

بین‌المللی اقتصادی سرمایه‌داری قرار نمی‌گیرند، مگر آنکه نیازهای توسعه‌ای خود را از طریق هماهنگ‌سازی با اقتصاد بین‌الملل تأمین کنند. در این ارتباط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در تنظیم ساختار داخلی این کشورها از جایگاه مهمی برخوردارند و به این صورت، توسعه و سیاستهای آن در ایران تابعی نه از ضرورت‌های اقتصادی و شرایط داخلی کشور که تابعی از ضرورت‌های نظام اقتصاد بین‌الملل می‌گردد. اجرای سیاست تعدیل در جمهوری اسلامی در شرایطی صورت گرفت که شکست برنامه‌ها توسط کارشناسان بین‌المللی تصدیق و تأیید شد و بر لزوم همکاری و مشارکت دولت و بخش خصوصی (به جای برنامه تعدیل) به عنوان نگرشی راهگشا در رشد و توسعه صحیح تأکید شده بود.

۴-۲. سیاست آزادسازی و برنامه خصوصی‌سازی: این امر، گرچه امری فی‌نفسه مثبت برای اقتصاد کشورها محسوب می‌شود، مستلزم زمینه‌هایی است که به دلیل نبود آنها در ایران تاکنون به درستی اجرا نشده است؛ از مهم‌ترین ملزومات آن ایجاد بازار رقابتی در اقتصاد و نیز نبود مقررات مناسب موضوعه است؛ از این رو، اعمال سیاست آزادسازی جز به افزایش قیمت‌ها، تشدید انحصار دولت در تولید و اقتصاد و ناکارآمدی نظام اقتصادی کشور نیانجامد؛ از سوی دیگر، این سیاست بدون توجه به روشهای باز توزیع ثروت در جامعه (عدالت اقتصادی) اعمال گردید و به افزایش ثروت در نزد عده‌ای اندک و فاصله طبقاتی شدید انجامید.

نتیجه‌گیری

در قسمتهای مختلف مقاله تلاش شد سؤال اصلی، محور مباحث باشد و آن اینکه «چگونه سیاستهای توسعه در ایران از الگوهای توسعه غربی تأثیر پذیرفته‌اند و همین تأثیرپذیری، چگونه بر ناکامی این سیاستها تأثیر نهاده است». در همین راستا ابتدا به طرح مسئله و تبیین مفاهیم اصلی چون توسعه، پارادایم سیاستهای توسعه و... پرداخته شد؛ سپس، مکاتب مهم توسعه‌یافتگی شامل نوسازی، وابستگی و نظام جهانی و نحوه غلبه گفتمانی آنها در نظریات توسعه در جهان بررسی شد.

رهیافتها و تبیینهای چارگانه فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اقتصاد سیاسی در توضیح توسعه‌نیافتگی ایران و راههای برون‌رفت از آن از دید محققان هر چهار ره‌یافت موضوع دیگری است که مورد توجه قرار داشت. همچنین، برای نشان دادن عدم کفایت نظری و عملی الگوهای توسعه غربی و به طور کلی، گفتمان توسعه غربی در حل مشکلات توسعه‌نیافتگی ایران مروری بر بستر گفتمانی و منشأ اجتماعی-تاریخی مباحث توسعه داشتیم. در ادامه، سه فرضیه نقش ماهیت دولت در توسعه‌نیافتگی ایران (مدل استبداد شرقی و مدل پاتریونالیسم) و نقش نسبت‌گرایی تجددستیز در توسعه‌نیافتگی ایران و نیز نقش فرهنگ عمومی به ویژه، فرهنگ سیاسی و ویژگیهای شخصیتی ایرانیها (نخست تأثیر استبدادزدگی و استعمارزدگی) در توسعه‌نیافتگی ایران مطرح و مورد نقد و رد قرار گرفتند و سرانجام، با ذکر دلیل تاریخی و بررسی سیاستی که توسعه اتخاذشده در ایران معاصر بر پایه الگوی غربی، کاربست غیرانتقادی الگوی توسعه غربی در ایران به عنوان فرضیه اصلی مطرح و اثبات گردید که اهم این دلایل عبارت‌اند از:

یک. پذیرش الگوهای توسعه غربی در ایران به عنوان مبنای اراده تغییر اجتماعی و توسعه از آغاز و رد و کتمان تجدد و سپس توسعه در ادبیات توسعه ایران؛
 دو. اقدامات دولتهای پهلوی اول و دوم در قالب سیاستهای توسعه با هدف ایجاد جامعه‌ای است شبه‌غربی در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و مناسبات اجتماعی؛
 سه. اقدامات و برنامه‌های توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران که متأسفانه پس از انقلاب نیز بر همان بستر گفتمانی توسعه غربی استمرار یافت (که در قالب برنامه‌های مختلف به صورت مصداقی مورد بحث واقع گردید و نویسنده پس از طرح مباحث مزبور نتیجه می‌گیرد که راه توسعه ایران از طریق باور به تنیدگی آموزه‌های دینی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در ایران و پذیرش امتناع توسعه ایران بر پایه مدلهای مبتنی بر گفتمان توسعه غرب و توجه به مقتضیات بومی همچنین، بهره‌گیری از تجارب سایر کشورها در امر توسعه می‌گذرد؛
 امری که در طول تاریخ معاصر ایران مغفول مانده است.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. نشر نی.
- آقابخشی، علی (۱۳۷۴). فرهنگ علوم سیاسی. تهران: مرکز مطالعات و مدارک علمی ایران.
- اصفهانی، راغب (۱۴۰۴ق). المفردات فی غریب القرآن. تهران: چاپخانه خدمات چاپی دفتر نشر کتاب.
- اکبری، علی (۱۳۵۸). علل ضعف تاریخی بورژوازی در ایران. تهران: نشر سپهر.
- بشیریه، حسین (بی تا). جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، توسعه. نشر علوم نوین، چاپ اول.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۸). نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای. ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب. مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸). دولت، نفت و توسعه اقتصادی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خاندوزی، احسان (۱۳۸۳). «جریان شناس اندیشه اقتصادی در ایران امروز». راهبرد. شماره ۳.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۴- الف). «الگوی توسعه برونزا و واژگونی نظام شاهی». مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن. معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- همو (۱۳۷۴- ب). «نقدی بر دیدگاه برنامه دوم توسعه». نشریه اطلاعات سیاسی- اقتصادی. شماره ۹۷.
- روکس برو، یان (۱۳۶۹)، نظریه‌های توسعه نیافتگی. مترجم هاشمی گیلانی. تهران: نشر سفید.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۷). ما چگونه ما شدیم؟ تهران: انتشارات روزنه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۰). عقلانیت و آینده توسعه نیافتگی ایران. مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سو، آلوین (۱۳۸۰). تغییر اجتماعی و توسعه. ترجمه محمود حبیبی مظاهری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- طبیبیان، محمد (۱۳۸۰). «اقتصاد دولتی». روزنامه آفتاب یزد (۸۰/۱/۱۹).
- عظیمی، حسین (۱۳۷۲). مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران. تهران: نشر نی.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۰). چرا ایران عقب ماند و غرب پیش است. تهران: نشر توسعه.
- غنی نژاد، موسی (۱۳۸۱). آزادی خواهی نافرجام. نشر گام نو.
- قرشی، علی اکبر (بی تا). قاموس القرآن. ج ۵. تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- مایر، جرالدم. و سیزر، دادلی (۱۳۶۸). پیشگامان توسعه. ترجمه دکتر سید علی اصغر هدایتی و علی یاسری. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ اول.
- میلیسپو، آرتور (۱۹۴۶). امریکاییها در ایران. واشنگتن دی. سی.
- مهدوی، هوشنگ (۱۳۷۷). سیاست خارجی ایران در دوره سلطنت پهلوی. نشر پیکان. چاپ چهارم.
- نبوی، سید عباس (۱۳۷۵). «انسان مطلوب توسعه یافته از دیدگاه اسلام». همایش اسلام و توسعه. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- نیلی، مسعود (۱۳۷۹). «نگرش سوم در اقتصاد». روزنامه جام جم. شماره ۳۹.

- Bill, J & Leiden, C. (1994). **Politics in Middle East**. Boston: Little Brown.
- Foran, Jhon, (1993). **Fragile Resistance. Social transformation in Iran from 1500 to the Revolution Boulder**. Westview Press.
- Hettne, Bjorn (1995). **Development Theory and the Three Words**. Essex and New York.
- Sach, Ignacy (Ed.) (1992). **The Development Dictionary: A Guide to Knowledge and Power**. London: Zed Book.
- Shiva, Vandana (1990). **Development the New Colonialism**. New York, London, Toronto, Sydney and Tokyo.
- Wallerstian (1974). **The Modern World System**. New York: Academic Press.